

بازخوانی یک گفت‌وگو بعد از ۴۰ سال

نسل شیرها رو به زوال نیست



اسما پورزنگی آبادی

«من برخلاف تصور برخی ارباب قلم که تصور می‌کنند نسل شیر رو به زوال است» و دیگر در میان اهل قلم از شیر زادان اثری نتوان یافت، بالعکس؛ گمان می‌کنم که نسل شیر در عالم طبیعت، و هم در میان اهل قلم، هرگز از میان نخواهد رفت، زیرا تا دهات و روستاهایی مثل کاریزک تربت هست، امثال راشد به ظهور خواهد رسید، و تا بشرویه هست، بدیع‌الزمان‌ها پرورده خواهند شد و تا بردسیر وجود دارد امکان پیدایش میرزا آقاخان‌ها هست، حتی تا دشتی و اهرم هست، دشتی و پرویزی خواهیم دید. منتهی نسل شیر همیشه کم بوده است. اگر همه‌ی رویه‌ها شیر می‌شدند که دیگر شیر شیر نبود البته خواهی گفت در روزگار تفنگ‌های دوربین‌دار خیلی سخت‌جانی می‌خواهد که شیر بتواند باقی بماند مساله این است که دنیا به هر حال ناچار است نسل شیر را حفظ کند، ولو در باغ‌های ژئولوژی و مطالعه‌ی حیوانات - و حتی اگر در باغ وحش - یا به قول قدیمی‌ها، طابوس خانه برای تماشا بوده باشد. اگر بگویید شیر باغ وحش دیگر شیر نیست، و بعضی از این کسانی که نام بردی، شیر باغ وحش‌اند، گرچه حرفی به‌جاست اما به هر حال جواب این است که در میان حیوانات باغ وحش، باز شیر شیر است! یاد شیرها به خیر!...»

این جمله‌ی استاد در ذهنم مرور می‌شود. نسل شیرها رو به زوال نیست. نسل شیرها رو به زوال... کلاهش را برمی‌دارد. دستی به صورت خود می‌کشد در آن گرمای بهاری اوایل تیرماه. عینکش را روی چشمش می‌گذارد و کمی جابه‌جا می‌کند. دست‌هایش را روی میز می‌گذارد و انگشت‌هایش را در هم گره می‌کند. کمی از اوضاع و احوال روز کشور می‌گوید. تاکید می‌کند: «دنیا به سوی تمدن و تجدد پیش می‌رود، همه چیز آن عوض می‌شود، ایران هم، خواهی نخواهی، از این تجدد طرفی برخوردار است و ناچار باید تمام شئون اجتماعی و سیاسی و ادبی و غیر آن هم پیشرفت کرده و از حالت اولیه خارج شود.»

صحبت به نوشتن می‌کشد و به او که، پرکار، می‌نویسد می‌گوید: «هرکس برای خود عالمی دارد و به ستارهای در آسمان بخت خویش دلخوش است. مخلص هم که در هفت آسمان یک ستاره ندارم، در زیر این آسمان پرستاره، به همین دل‌خوش هستم که سفیدی را سیاه و قلمی را خسته می‌کنم. دیگران در آسمان به پرواز درآمدند و ما در آسمان خیال خویش در پروازیم.» حرفش که به اینجا می‌رسد، انگار به فکر فرو رفته باشد؛ سرش را پایین انداخته و همین‌طور که با انگشت‌های در هم گره‌شده‌اش بازی می‌کند، منتظر است بشنود؛ از تاریخ‌نگاری او شروع می‌شود. می‌پرسد: «شما را به عنوان یک مورخ می‌شناسند که در تاریخ شیوه‌ی ویژه‌ی خویش را دارد که شاید گاهی با روش علمی همراه نباشد. در باب روش‌های گوناگون تاریخ‌نویسی و روش خاص خود، آنچه را که لازم می‌دانید بگویید؟»

این پرسش، غیرمنتظره نبود. می‌دانست که درباره‌ی تاریخ‌نگاری‌اش، عده‌ای چنین برداشتی دارند از چند نفری این را شنیده بود و حالا باید درباره‌اش صحبت بکند و توضیح بدهد که تاریخ را باستانی‌باریزی چگونه این گونه کتاب می‌کند؟ به صورت او نگاه می‌کند و باز به انگشت‌های در هم گره خورده‌ی دست‌هایش ضبط صوت روشن شده و صدای جرخ‌دنده‌هایی که نوار را به جلو می‌برد، آن دورا همراهی می‌کند. با لبخندی کوتاه، شروع به توضیح دادن می‌کند: «نمی‌دانم این مساله چه‌طور در ذهن شما وارد شده است که من در نگارش کتاب‌های تاریخی خود، سبک و روش علمی ندارم؟ شاید از این جهت است که نحوه‌ی نگارش کتاب‌های من با سایر کتاب‌های مشابه، تفاوتی بارز دارد؟ و شاید هم از این سبک که جایز بهترین کتاب و یا بهترین مقاله را خوشبختانه نصیب نویسنده‌اش نساخته است؟ یا صاحب این کتاب‌ها سالها رتبه‌ی استادی یا عضویت هیچ فرهنگستان و انستیتویی را به دست نیاورده است؟ حقیقت این است که برخلاف تصور شما، نوشته‌های

من در تاریخ آن‌قدرها هم خارج از سبک و متد نیست. منتهی در این مورد باید توضیحی بدهم و آن اینکه، کیفیت تدوین مقالات تاریخی من بر اساس یک نوع مردم‌گرایی و دخالت دادن معیارها و مقیاس‌های تازه‌ی در نگارش تاریخ صورت می‌گیرد که این کار شاید به مذاق اهل فن سازگار نیاید.»

قلاب دست‌اش را باز می‌کند، به عقب رفته و به صدلی تکیه می‌کند. بلافاصله ادامه می‌دهد: «اما برای این که مبدا تصور کنید که یک آدم برمدها و یا لاف‌ل صاحب ادعا در برابر شما نشسته است صریحا باید اعتراف کنم - هرچند که این اعتراف دستاویز و پنهانی غیرقابل انکاری برای خفیف ساختن نوشته‌هایم خواهد بود که همه‌ی آنچه که تاکنون به عنوان یک اثر تاریخی از مخلص خوانده یا دیده‌اید بر از اشتباه و ایراد است و بسا اوقات خارج از زوال اهل فن باشد و در این مورد شاید بهترین انتقاد را خودم از کتاب‌ها و آثارم در مجله‌ی راهنمای کتاب کرده‌ام که عنوان «خود مشت‌مالی» دارد، و بی‌جهت نیست که خیلی از دوستان به شوخی گفته‌اند که بهترین مقاله‌ی باستانی‌باریزی همان مقاله‌ی خود مشت‌مالی اوست هرچند که همان مقاله هم بی‌اشتباه نمانده است.»

دوباره لبخند می‌زند. انگار حدس زده باشد که حالا خیلی‌ها می‌خواهند بدانند از نظر خود باستانی‌باریزی، مورخ واقعی کیست؟ چه‌رهای جدی‌تر به خود گرفته و تاکید می‌کند: «البته من خود را مورخ به آن معنا که همه از آن استنباط می‌کنند نمی‌دانم، زیرا مورخ واقعی کسی است که در کار خود از متد و روشی علمی استفاده می‌کند و من البته همه‌ی اصول و روش‌های علمی تاریخ‌نویسی را در آثار خود نتوانستم رعایت کنم. اما کیست که در دنیا توانسته باشد همه‌ی اصول آن را رعایت کند؟ من در متدهای خود از روش‌های شرقی و غربی تاریخ‌نگاری کم و بیش استفاده کرده‌ام اما هرگز موفق نشده‌ام که روش هماهنگی برای کار خود پیدا کنم. من این یادآوری را از آن رو می‌کنم که خوانندگان آثارم از راه و روش درست تاریخ‌نویسی دور نیفتند و نوشته‌های پراکنده‌ی مرا اثر تحقیقی و علمی تاریخی شمارند. اما از سوی دیگر باید بگویم که روش من در هر حال با همه‌ی کاستی‌هایش از روش‌های علمی چندان بیگانه نیست. اخیرا دوستی می‌گفت که من برخلاف اصول تاریخ‌نگاری، نگارش تاریخ را از عصر حاضر به دوران‌های قبل می‌برم؛ برخلاف مورخان دیگر که نوشتن تاریخ را از گذشته آغاز می‌کنند و سرانجام به زمان حال می‌کشند. این سخن از دو جهت حقیقت دارد و علت آن هم این است که من از بیان هر واقعه‌ی تاریخ و بی‌جوبی علل و مبانی و عواقب آن مقصودی دارم و قصد اصلی من آن است که از تاریخ گذشته برای زمان حال و مردم روزگار خویش نتیجه‌ای به دست دهم و موجباتی فراهم کنم که خواننده بتواند مقایسه‌ای میان گذشته و اکنون بنماید و از گذشته، به سود آینده‌ی خود استفاده کند. شوخی دیگری که دوستی افغانی به نام «مایل هروی» در مورد من می‌کرد این بود که می‌گفت: باستانی در مقالاتش هواخوری می‌کند! این حرف هم تا حدودی درست است زیرا هر تحقیقی که من تاکنون کرده‌ام، از طنزها و شوخی‌ها و جاشنی‌های ادبی تهی نبوده است و در این مورد هم تعمد داشته‌ام.»

احساس می‌کند در حدی که نیاز بوده، در باره‌ی شیوه‌ی تاریخ‌نگاری‌اش توضیح داده است. فنجان کمر باریک چای رو به سردی گذاشته را به دهانش نزدیک کرده و با بیان این‌که «این جاشنی‌ها مردم را به خواندن وقایع و حوادث تاریخی تشویق می‌کند»، حالا در مقابل این پرسش قرار می‌گیرد که: شما

در تاریخ‌نویسی به ناچار از روش‌های دنیایی متأثرید؛ کدام‌یک از این روش‌ها در آثار شما بیش‌تر تأثیر گذاشته است؟ فنجان چای را روی میز گذاشته و می‌گوید: «تاسف من در این است که در تحقیقات خود به طور کامل از هیچ روش دنیایی به طور کامل پیروی نکرده‌ام و نتیجه آن شده است که با وجود کوشش بسیار موفق به ایجاد اثری که مورد قبول نمایندگان تاریخ‌نویسی باشد، نشده‌ام و به این واقعیت صریحا معترفم. من معتقدم هرکس که می‌خواهد اثر تاریخی بیافریند باید کار خود را با یکی از روش‌های موجود تاریخ‌نویسی در جهان تطبیق دهد. اگر ویل دورانت توانسته است تاریخ تمدن بیست و چند جلدی خود را به وجود آورد، یا «توینی» یا «گیبون» توفیق یافته‌اند آثار تفصیلی خود را در شناخت تاریخ در سطحی جهانی ایجاد نمایند و یا پطروشفسکی و دیاکانفها توانسته‌اند گذشته را با آن دقت بازسازی کنند، دلیلش آن بوده است که آنان از روش‌های مشخص و تثبیت شده‌ای در نوشتن تاریخ استفاده کرده‌اند و علاوه بر این در تحقیقات خود از مآخذ و منابعی که حاصل تلاش عظیم گذشتگان بوده است، سود برده‌اند. متأسفانه در ایران از چنین پستوانه‌ی تحقیقی محرومیم و ناچاریم از صفر شروع کنیم و در واقع مواد خامی برای آیندگان فراهم کنیم.»

آن روزها، باستانی‌باریزی بعد از پیغمبر دزدان و خاتون هفت قلعه و آسیای هفت‌سنگ و نای هفت‌بند و ازدهای هفت سر و تاریخ کرمان و جغرافیای کرمان و فرماندهان کرمان و یعقوب لیث و تلاش آزادی و شاه منصور و سیاست و اقتصاد عصرصفوی و سلجوقیان و غز در کرمان و اصول حکومت آتن و حکومت سیاسی و زندگی مشیرالدوله و یاد و یادبود، از پاریز تا پاریس را به چاپ رسانده؛ اثری که، آن را از سری کتاب‌های تاریخی خود نمی‌داند. می‌گوید: «این کتاب، مثل تاریخ کرمان و سیاست و عصر صفوی نیست؛ بلکه مجموعه‌ای است از چند سفرنامه که طی سالیان گذشته فراهم آمده است، اما در عین حال شیوه‌ی من در این کتاب همان شیوه‌ی معهود است که با آن آشنایی دارید. در این کتاب من شرح سفرهای خود را به عراق، پاکستان، رومانی و دیگر ممالک اروپایی و همچنین شهرهای تبریز و مشهد و شیراز نوشته‌ام و همه جا کوشیدم مشاهدات خود را با گذشته‌های تاریخ به ویژه تاریخ و فرهنگ ایران بیان کنم.» می‌شود همان موقع از علاقه‌اش به عدد هفت هم پرسید. چیزی که درباره‌اش از این موضوع سخن می‌گوید که خودش هم نمی‌داند چرا چنین شد؟ یک دلیل آن را - البته با تردید و شاید - کار در «هفتواد» می‌داند و می‌گوید: «شاید از آن جهت که کار روزنامه‌نویسی را در کرمان با انتشار مجله‌ی هفتواد شروع کردم. اما هرچه هست، یک اشاره‌ی معنوی از جایی شده ولی خواهش دارم آن را به

هفت آسمان

مربوط نکنید، کاری به سببیه و هفت‌امامی‌ها هم نداشته باشید فقط آن را مربوط به هفته بدانید که با وجود همه‌ی اختلافات بین‌الملل، تنها موردی است که امروز دنیا بر سر آن توافق دارند و هفته را هفت روز حساب می‌کنند! علاوه بر این، زیر این هفت آسمان معتبر، از میان همه سلاح‌ها که در دست آدمیزاد است، هنوز هم شایع‌تر و کاری‌تر و ساده‌تر از همه‌ی آنها، مگر هفت تیر نیست؟ شصت تیر و ده تیر و سه تیر و پنج تیرپران‌ها، همه رفتند و تنها هفت‌تیر ماند، آیا این معجزه‌ی هفت نیست؟». و دوباره لبخند کوتاهی می‌زند.

صدای غیزغیز نوار توی ضبط صوت فیلیس هنوز می‌آید این، یعنی ۹۰ دقیقه تمام نشده و، استاد هنوز باید از تاریخ بگوید. پیش‌بینی‌اش از آینده‌ی تاریخ‌نویسی در ایران چیست؟ کمی درنگ و سپس، اظهار می‌کند: «روشن و تابانگ! زیرا به هر حال جویندگان و پویندگان تازه‌نفس و جوان هستند که در این راه قدم نهاده‌اند و با خواهند نهاد. تنها مساله این است که دانشگاه‌ها و گروه‌های آموزشی تاریخ، تا چه حد بتوانند دست این طالبان را بگیرند و آنها را هدایت کنند.» اضافه می‌کند: «در این‌باره من حرف زیاد دارم و امیدوارم در بحث جداگانه‌ای با شما صحبت کنم.» ضبط صوت خاموش می‌شود و استاد کاغذهایش را از روی میز بر می‌دارد از صدلی جدا شده و با دست دادن به «قدم‌علی سرامی»؛ خبرنگار روزنامه‌ی اطلاعات، از او تشکر می‌کند. اتاق را ترک می‌کند و منتظر می‌ماند تا اطلاعات دوم تیرماه ۱۳۵۲ چاپ شود یا تیزتر؛ زیر این هفت آسمان تاریخ را باید از صفر شروع کرد. او، هنوز نه عطا به دست دارد و نه بیماری کبد سراغش آمده است. تیرماه ۵۲ بوده و هنوز بهار ۹۲ نیامده است. به قول خود استاد - آنجا که می‌خواست از خاطراتش از تاسیس دانشکده در کرمان بگوید که با خواندن خبری در اطلاعات پادش آمده بود - «این اخبار چهل سال قبل روزنامه‌ی اطلاعات گاهی اوقات از اخبار روز هم دلیدترتر و شیرین‌تر و معنی‌دارتر است و هرکس به تناسب روحیه‌ی خود، چیزی از آن برمی‌گزیند. در این میان بسا بپیرا که یاد جوانی خود می‌افتند و بسا حاکمان معزولی که تجدید خاطره‌ی حکمروایی می‌کنند و به هر صورت هرکسی از ظن خود یار آن اخبار می‌شود.» استاد باستانی‌باریزی آن زمان که درباره‌ی تاریخ‌نگاری‌اش با اطلاعات گفت‌وگو می‌کرد؛ گفت‌وگویی که بازخوانی‌اش کردم ۴۸ ساله بود. نه عطا داشت. نه دست‌هایش می‌لرزید و نه بیماری کبد سراغش آمده بود. هنوز بهار ۹۲ نیامده بود و هنوز... خلافت یک راه برایمان گذاشته برای گفت‌وگو کردن با خودش؛ بیش از شصت عنوان کتاب‌هایش. استاد باستانی‌باریزی دیگر برای همیشه رفت. یاد شیرها به خیر- این را هم خودش گفته بود...

